

بخش گزارش

گردهمایی سالروز تأسیس سازمان ملل متحد در مرکز مطالعات عالی بین‌المللی

دوشنبه یازدهم آبان ماه ۱۳۷۷

با توجه به اهمیت مطالعات سازمان ملل متحد در فعالیت‌های علمی و پژوهشی مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، در روز یازدهم آبان ماه ۱۳۷۷ مقارن با ایام سالگرد تأسیس سازمان در ۱۹۴۵ یک گردهمایی در مرکز برگزار گردید.

در این گردهمایی، ابتدا خانم دکتر نسرین مصفا رئیس مرکز مطالعات عالی بین‌المللی اهمیت مطالعات سازمان ملل متحد را در فعالیتهای مرکز بیان کرد. این فعالیت‌ها را می‌توان در موارد زیر عنوان نمود:

۱. اختصاص برخی از شماره‌های مجله روابط بین‌الملل (فارسی و انگلیسی - فرانسه) به موضوعات ویژه سازمان^۱
۲. تدوین پایان‌نامه‌های دانش‌آموختگان مرکز پیرامون موضوعات مربوط به سازمان ملل متحد^۲
۳. برگزاری سخنرانیهای ادواری پیرامون فعالیت‌های سازمان ملل متحد^۳

۱. شماره ۱۱ و ۱۲ مجله روابط بین‌الملل فارسی ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ ویژه نظم نوین اقتصادی بین‌المللی بود و شماره ۶ Iranian Review of International Relations به کنفرانس سوم حقوق دریاها اختصاص داشت.

۲. به فهرست پایان‌نامه‌های مرکز مطالعات عالی بین‌المللی موجود در کتابخانه مرکز مراجعه کنید.

۳. اولین سخنرانی در دوران فعالیت جدید مرکز در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۷ با عنوان کنفرانس بین‌المللی رم و دیوان کیفری بین‌المللی توسط دکتر جمشید ممتاز ایراد گردید.

۴. فعالیت بخش اسناد و مدارک سازمان ملل متحد به عنوان کتابخانه امانت‌دار

بین‌المللی

۵. انجام طرح‌های پژوهشی به عنوان مهمترین فعالیت مرکز

پس از انقلاب اسلامی محور اساسی پژوهشهای انجام شده از طرف مرکز حول سازمان ملل متحد قرار گرفت. به پروژه‌های زیر می‌توان اشاره نمود.

۱. پروژه جامع بررسی فعالیت‌های سازمان ملل متحد

۱-۱. خلع سلاح

۱-۲. استعمارزدایی

۱-۳. مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل

۱-۴. تجاوز عراق به ایران و موضع‌گیری سازمان ملل متحد

۱-۵. مسؤلیت بین‌المللی دولت و مسؤلیت در قبال تجاوز عراق به ایران

۱-۶. راهنمای سازمان ملل متحد و تاریخچه استفاده ایران از نظام ملل متحد

۱-۷. تخصیصات بین‌المللی و حالت نه جنگ نه صلح

۱-۸. عدم مداخله

۱-۹. تحول نقش دبیر کل در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی (در دست انجام)

نتایج این تحقیقات از طرف مرکز یا وزارت امور خارجه چاپ شده یا در دست چاپ

است.

پس از بیانات رئیس مرکز، آقای دکتر افتخارعلی، رئیس دفتر اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، ضمن تشکر از اقدام مرکز در برپایی این گردهمایی و اشاره به همکاری مناسب و فعال با دفتر تهران، بنابر سنت معمول به ارائه نطق دبیر کل سازمان، آقای کوفی عنان پرداخت.

در این گردهمایی جمعی از اساتید و محققان دانشکده حقوق و علوم سیاسی و مرکز مطالعات عالی بین‌المللی سخنرانی کردند.

با توجه به اهمیت حقوق کودکان و عضویت ایران در کنوانسیون حقوق کودک، کودک علیرضا شمس لاهیجانی نیز درباره یونیسف (صندوق کودکان سازمان ملل متحد) و حقوق کودک به طور سمبولیک صحبت کرد.

و خلاصه سخنرانیهای انجام شده در گردهمایی ارائه می شود.

پیام دبیر کل سازمان ملل متحد جناب آقای کوفی عنان به مناسبت روز ملل متحد

(۲ آبان ماه ۱۳۷۷)

همه ساله روز ملل متحد فرصتی به دست می دهد تا به گذشته بنگریم و دستاوردها و ناکامی ها را ارزیابی نماییم و از این طریق متوجه جایگاه خود در جامعه جهانی شویم و درباره چالش های آتی فکر کنیم. سال گذشته هنگامی که پیام خود را به مناسبت این روز ایراد کردم، تأکید روی اصلاحات سازمان ملل بود. امروز با رضایت مایلم اظهار نمایم که «انقلاب آرام» به حقیقت پیوسته است. در حال حاضر، خانواده ملل متحد با وحدت عقیده بیشتر و تلاش منسجم تر نسبت به سال قبل عمل می نماید.

اکنون نیازمندیم تا چالشهای جدیدی را که پیش رو داریم تعریف نمایم و برای رویارویی با آنها، راههای مناسبی در نظر بگیریم. نزدیک بودن به یک تحول مهم تاریخی یعنی آغاز هزاره سوم، مهلتی به ما می دهد تا افکارمان را متمرکز کنیم. فقط ۲ سال به برگزاری پنجاه و پنجمین اجلاس مجمع عمومی که قرار است به عنوان اجلاس هزاره شناخته شود، باقی مانده است. ما باید در طی این ۲ سال با نهایت دقت ببینیم که ضروری است چه اقداماتی انجام دهیم. ما منشور ملل متحد را پاره نکرده و درصدد تدوین یک منشور جدید نخواهیم بود، یک برنامه کار برای ایجاد مدینه فاضله نیز در دست تهیه نداریم.

اما آنچه باید انجام دهیم شناسایی و انتخاب تعدادی از مشکلات مهم جهان و تهیه برنامه های دقیق و قابل دستیابی جهت حل این معضلات است. بخش عمده این برنامه، به گمان من زیر سرفصلی که به عنوان تکیه کلام عصر ما درآمده یعنی موضوع «جهانی شدن» قرار خواهد گرفت.

در مجمع عمومی امسال، جهانی شدن موضوعی بود که بیشتر مورد بحث کشورها، بویژه کشورهایی که به دلیل بحران آسیا و عواقب آن دچار مشکل گردیدند، قرار گرفت.

من معتقدم در طولانی مدت جهانی شدن بار مثبت خواهد داشت.

جهانی شدن مردم را به هم نزدیکتر می‌کند و به ما فرصتهایی ارائه می‌دهد که پدرانمان حتی در رویاهای خود نمی‌دیدند. به ما کمک می‌کند تا بطور مؤثرتری مولد باشیم و باعث می‌شود که حداقل بعضی از ما کیفیت زندگی خود را بهبود بخشیم.

اما دستیابی به این منافع برای همگان و بطور یکسان میسر نیست. تحول مثبت بطور مستمر در طولانی مدت برای میلیون‌ها انسان غیرقابل دسترسی است. هنوز میلیون‌ها انسان بهره کمی از اقتصاد جهانی می‌برند. میلیون‌ها انسان از پدیده جهانی شدن نه تنها به عنوان یک فرصت بهره نبرده‌اند بلکه به آن به عنوان عاملی متلاشی‌کننده یا مخرب و تهاجمی بر علیه معیارهای مادی یا سنتهای زندگیشان می‌نگرند و تعداد افرادی که احساس می‌کنند نادیده انگاشته شده‌اند، روز به روز رو به افزایش است.

بحران آسیا، آثار شدید بین‌المللی با نتایج مخرب اجتماعی به همراه داشته است. بعضی از اقتصادهای موفق جهان در ورطه تورم شدید با سرعتی که کل جهان را مبهوت کرده است، گرفتار شده‌اند.

طبق معمول، این گروه‌های آسیب‌پذیر هستند که بیشترین صدمه را متحمل می‌شوند. کشورهایی که اولین گامهای لغزنده را به سوی بهبود وضعیت اقتصادی برداشته‌اند، خود را در معرض بیشترین خطر می‌بینند. بحران در حال حاضر به روسیه نیز رسیده است. حتی بازارهای آمریکا و اروپا نیز مصون نمانده‌اند.

مباحثه درباره حقیقت جهانی شدن، به همان اندازه بی‌فایده و ناامیدکننده و در نهایت مخرب است که مبارزه علیه چگونگی آب و هوا. در عین حال اینجانب مایلیم اظهار نمایم که وظیفه ما بناگذاشتن بر اساس آن چیزی است که نقشی مثبت دارد. ما نمی‌توانیم مسیر طوفان را وارونه نمایم ولی قادر هستیم برای میلیون‌ها انسانی که در معرض آن قرار می‌گیرند، سرپناه بسازیم. ما نمی‌توانیم خود را از تندبادها دور نگه داریم اما می‌توانیم برای خانه‌هایمان که ممکن است به دلیل تندبادهای آینده نابود شوند پایه‌هایی مستحکم بسازیم.

بنابراین ما تحول را پذیرا می‌شویم اما قبول نداریم که افرادی ناتوان هستیم. مسائلی که در اثر این بحران‌ها ایجاد شده‌اند تنها مالی و اقتصادی نیستند، صرفاً اجتماعی یا

سیاسی نیز نیستند، بلکه توأمأ ریشه در همه این موارد دارند. این مشکلات باید در سطح محلی و جهانی حل و فصل گردند. بیش از هر زمان ما نیازمند همکاری با یکدیگر برای سازمان دادن به این تحول هستیم، بیش از هر زمان، بزرگترین چالش که جهانی شدن باعث ایجاد آن گردید، نیاز به دولت خوب در مفهوم وسیع آن است. بیش از هر زمان نیازمند ارائه رهبری در سطح جهانی هستیم، بیش از هر وقت دیگر نیازمند ایجاد مشارکت‌های نوین هستیم. ما بر همکاری مفید بین سازمان ملل متحد و عوامل غیردولتی که مجموعاً نطفه جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند امید بسته‌ایم. سال گذشته شاهد دو نمونه موفق از این نوع همکاریها بودیم، اولی در بسیج بین‌المللی برای منع استفاده از مین‌های زمینی و دیگری ائتلاف سازمان‌های غیردولتی برای ایجاد دیوان بین‌المللی کیفری. بر تعداد این نوع مشارکت‌ها برای جامعه مدنی روز به روز افزوده می‌شود. آنها از نظر کاری با کمبود مواجه نیستند. اگر ما حقیقتاً تصمیم داریم منابع خود را به اشتراک بگذاریم، از اختلافات صرف نظر کنیم و با هم همکاری نماییم، هیچ موردی نخواهد بود که نتوانیم به دست آوریم. در این روز ملل متحد اجازه دهید تا نسبت به این اعتقاد تجدید عهد نماییم و به کار بیشتر پردازیم.

سخنرانی آقای دکتر عبدالرحمن عالم*

«نظریه و عمل در تأسیس سازمانهای بین‌المللی»

در دوره پس از سده‌های میانه، آنچه از خاطره «جمهوری مسیحی» بر جا ماند، دو میراث صلح‌خواهی و بین‌الملل‌گرایی بود. این هر دو نظریه البته جدید نبودند و پیشتر نیز در اروپا و مناطق دیگر اینگونه گرایشها پدیدار شده بودند. برای مثال، لائوتسو فیلسوف چینی گفته بود: «خوشحالی از پیروزی در جنگ، خوشحالی از نابودن شدن مردم است.» فیلسوفان یونان باستان با کوشش در راه ایجاد جامعه باثبات خواستند جنگ و انقلاب را

از زندگی مردم بردارند. مسیحیت در اروپا نیکخواهی و مسالمت را تبلیغ کرد. این خط فکری یعنی مخالفت با جنگ و در مقابل آن تأکید بر صلح در سده حاضر، در نوشته‌های برخی متفکران از جمله در «بهای صلح» (۱۹۳۶) براتراندراسل، و «وسیله‌ها و هدفها» (۱۹۳۷) آلدوس هاکسلی بیان مشخصی یافت.

اما استادانه‌ترین و ماهرانه‌ترین بیان این سنت اومانیستی در نوشته امانوئل کانت به نام صلح ابدی دیده شده است. او در این کتاب از جمهوری فدرال جهانی یاد کرد یا آن‌طور که گاه نهاد سیاسی جهان وطنی نامید.^۱ فکر اصلی این کتاب آن است که جنگ هیچ مسأله‌ای را حل و رفع نمی‌کند. هیچ جنگی عادلانه یا درست نیست.... در جنگ قاضی بیطرفی وجود ندارد. سخن ماکیاوولی در هنر جنگ (۱۵۲۰) به زبان توماس مور درآمد که: «جنگ دزد به بار می‌آورد و صلح دزدان را به دار می‌کشد». دراسموس به طنز گفت: «وقتی شاهان بخواهند دولتی را براندازند، از جنگ عادلانه سخن می‌گویند، وقتی در راه این هدف دست به یکی شدند، کار خود را اتحاد جمعی برای صلح می‌نامند.» جان کولت، گفت: «چیزی به نام جنگ خوب و صلح بد وجود ندارد» و اومانیستهای دیگری مانند او، ولتر، گون، جانسون، گیبون، راسکین، اسپنسر و دیگران نیز بر صلح خواهی تأکید کردند. همه این افراد خود را وابسته به جمهوری جهانی، جمهوری صلح، می‌دیدند. به نظرم موتسکیو گفت: «اگر چیزی به سود کشورم اما به زیان اروپا، یا به سود اروپا اما به زیان جهان باشد، با آن مخالفت خواهم کرد.» ولتر، در اشاره به سرباز، یک طبال، در مخالفت با جنگ گفت: «قاتلی باکت قرمز که با دو چوب بر پوست خر می‌کوبد.»

کانت معتقد بود که صلح واقعی و مؤثر نیازمند یک سازمان با اقتدار نهایی است، او این سازمان را جهانی دانست، در این معنا او از بین‌المللی‌گرایی حمایت کرد و این حمایت با نكوهش جنگ در عرصه‌های جهانی و جانبداری از تأسیس انجمن دولتها برای حل و رفع مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی همراه و سازگار بود. طرحی که کانت برای برقراری صلحی پایدار در ۱۷۹۵ اعلام کرد بی‌تردید از مهمترین بخشهای نظریات

سیاسی او است:

۱. هیچ قرارداد صلحی اگر شرطی پنهان برای جنگ آینده داشته باشد معتبر نخواهد بود.

۲. هیچ دولتی نمی‌تواند دولت مستقل کوچک یا بزرگی را از راه ارث، مبادله، خرید یا بخشش تصرف کند.

۳. ارتشهای موجود باید بتدریج منحل شوند.

۴. در ارتباط با مسائل خارجی دولت، هیچ قراردادی برای دریافت وام ملی نباید بسته شود.

۵. هیچ دولتی نباید به زور در قانون اساسی و حکومت دولت دیگر مداخله کند.

۶. هیچ دولتی که در جنگ با دولت دیگر است نباید اقدامات و عملیات خصمانه‌ای را انجام دهد که طی زمان آینده صلح، اعتماد طبیعی را ناممکن گرداند. اقداماتی مانند استفاده از آدمکشان، نقض قراردادهای، تحریک، خیانت در داخل دولت دیگر مانند آنها. کانت سه اصل درباره چگونگی ایجاد صلحی پایدار را اعلام کرد:

۱. قانون اساسی (یا شکل حکومتها) باید جمهوری باشد. نظام جمهوری اهرم قدرتمند نظارت بر حکومت‌هاست و از گزینه‌های تجاوزگرانه آنها جلوگیری می‌کند.

۲. قانون ملتها (حقوق بین‌الملل) باید بر پایه فدراسیون دولتهای آزاد برقرار باشد. قوانین موضوعه نیازمند اقتدار حکمران برای تضمین کیفر هرگونه نقض قانون است.

۳. هدف نهایی پیشرفت انسان آن است که وضع طبیعی اخلاقی را ترک کند و عضو جامعه مشترک‌المنافع (یا دولت) اخلاقی شود. همه نژادهای بشر، گذشته از رنگ، نژاد (ملیت) و ملت باید بالقوه عضو جامعه جهانی دانسته شوند.

به سخن دیگر می‌توان گفت بین‌الملل‌گرایی کانت برای تأمین صلحی پایدار، این ویژگیهای مهم را داشت که:

۱. کانت جنگ بین ملتها را بد دانست... او آرزو می‌کرد اگر جنگ ناگزیر باشد، در همه برخوردها هیچ دولتی وسایلی را به کار نبرد که اصول پذیرفته شده بشری را نادیده گیرد.

۲. اگر چیزی مانند نظام مجازاتهای قانونی برای دولتها نیست، باید انجمن دولتها،

مقید به قوانین اخلاق اجتماعی به وجود آید. او معتقد بود حالت جنگ دائمی نتیجه طبیعی مرحله پیش از سیاسی شدن، یعنی مرحله به گفته هابز دشمنی همه با همه است، و در آن همه دولتها دشمن یکدیگر در وضع طبیعی جهانی اند. بنابراین گفت که در چنین وضعی، صلح ابدی ممکن نیست مگر آنکه انجمن دولتها بر پا شود...

۳. کانت هم مانند افلاطون گفت که فرمانروایان باید با فیلسوفان و دانایان در مسائل دولت مشورت کنند، زیرا ممکن است این مشورتهای، طرحهای دوستی و همکاری و تعاون بین‌المللی را در برداشته باشند.

سه نکته مهم از اندیشه کانت توجه را جلب می‌کند:

اول. طرح او برای تشکیل انجمنی بین‌المللی، اصلاً خیالی نیست بلکه طرحی آرمانی است و او امیدوار بود دولتهای اروپا آن را دنبال کنند. هدف این فیلسوف آن بود که نشان دهد صلح ابدی نه تنها اصل مسلم پذیرفته شده عقل، بلکه مسأله‌ای مربوط به سیاست عملی هم است.

دوم. کانت معتقد بود که فقط دولت دارای نظام جمهوری می‌تواند به فدراسیون پیشنهادی او ملحق شود. در اینجا کاربرد کانت از واژه جمهوری دلالت می‌کند بر هرگونه نظام سیاسی که در آن قانون حکمفرماست، و در چنین حالتی با استبداد مخالف و متضاد است.

سوم. خود کانت دشواریهای موجود در راه تأسیس یک اتحادیه فدرالی از دولتها را تشخیص داد اما به هر حال تأکید می‌کرد که باید به پیشرفت مداوم دولتها به سوی این اتحادیه و کوشش آن برای جلوگیری از جنگ راضی بود.

صلح‌خواهی کانت با بین‌الملل‌گرایی او درآمیخت. این هر دو کمک کرد تا او پیشنهاد انجمن جهانی دولتها را ارائه دهد. اما بین‌الملل‌گرایی غیر از راستایی که کانت برای آن تعیین کرد راستای دیگری هم داشت که با اقدامات عملی نیز همراه شد. بین‌الملل‌گرایی را به کوتاهی باز خواهیم شناخت:

بین‌الملل‌گرایی، به معنای نظام روابط بین ملتها یا دولتها به عنوان واحدهای حکمران و مستقل است. اگر دولتها را در انتخاب روابط خود آزاد، و فقط تابع خود محدودیتها یا نگران نکوهشهای افکار عمومی جهانی بدانیم، در آن صورت شناخت روشنی از

واقعیت اجتماع بین‌المللی می‌توان یافت.

اجتماع بین‌الملل تا حد زیاد وضعیت آنارشیستی دارد، البته در هر زمانی قواعدی مقرر یا نهادهای تأسیسی برای محدود کردن قدرت و اختیارات یکایک دولتها و در روابط بین آنها نیز وجود داشته است. اما این قواعد و نهادهای ناشی از قراردادهای بوده‌اند و اختیار و حق انحلال آنها نیز وجود داشته است. افزون بر آن، اجرای آنها هم اغلب دشوار بوده است و اگر کوششی هم برای تحمیل مجازاتها به عمل می‌آمده خطرناک و در اغلب موارد خطر آغاز جنگی گسترده را در برداشته است.

با این همه از میان این قواعد و نهادهای، بین‌الملل‌گرایی در جنبه‌های سازنده و همکارانه در معنای همکاری میان دولتها برای دست یافتن به صلحی پایدار، در وهله نخست با اتفاق اروپا در سده نوزدهم، یا کنگره وین (۱۸۱۴-۱۸۱۵) کنفرانسهای لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ و سپس در جامعه ملل ۱۹۱۹ و سازمان ملل متحد ۱۹۴۵، به مرحله عمل وارد شد. از میان مهمترین جانبداران این‌گونه بین‌الملل‌گرایی در همین دورانها، می‌توان از افرادی مانند ویلیام تافت، وودرو ویلسون و فرانکلین روزولت، رئیس‌ان جمهوری آمریکا یاد کرد. اما متفکران یا رهبران فکری زیادی از آن نوع نظم جهانی که بر حاکمیت ملی مبتنی باشد ناراضی بوده‌اند. این متفکران به جای انجمنی از دولتها، از یک جامعه سیاسی جهانی با حکومتی مرکزی جانبداری کردند که اختیار عمل بیشتری از کشورها و دولتها بر افراد در سراسر جهان داشته باشد. در این معنا، بین‌الملل‌گرایی (انترناسیونالیسم) مکمل جهان وطنی (کاسموپولیتینیسیم) یا (یونیورسالیسم) است مبتنی بر این اصل که جهان واحد یکپارچه‌ای است، و اجزای به وجود آورنده آن هم مردم‌اند، نه حکومتها یا دولتها.

در سده بیستم نویسندگان زیادی با قبول وجود شکلی از جمهوری جهانی درباره جهان وطنی نظریاتی بیان کردند. ج. ولز در کتاب خود به نام «رخدادهای مهم تاریخ» از جامعه ملل انتقاد کرد و آن را جامعه حکومتها دانست و گفت چیزی که جهان نیاز دارد «جامعه مردم» است. او خواهان تشکیل ایالات متحد جهان شد، دارای یک قانون اساسی، و با انتقال حاکمیت از دولتها به یک سازمان مرکزی.

به هر حال، تاریخ نشان می‌دهد انسان دوستدار صلح است، و جنگ در زندگی

انسانها دشواریهایی پدید می‌آورد. در پی هر جنگی، صلحی آغاز می‌شود. اگر فقط به دو سده گذشته توجه کنیم می‌بینیم که پس از پایان جنگهای ناپلئون، یک دستگاه حفظ صلح به وجود آمد که اتفاق اروپا نامیده شد اما نتوانست صلح را در اروپا یا در جهان دائمی کند. جنگ جهانی اول، در نابودی انسانها و از بین بردن دارائیهای ملی بی سابقه بود. وضع و حال و شرایط جنگ جهانی اول، واکنشهایی در برابر وحشت از جنگ و استقرار توازن قدرت برانگیخت که از عوامل و دلایل فوری تشکیل یک سازمان جهانی بودند. گفته شد اگر توازن قدرت در اروپا به وجود آید می‌تواند از تجاوز و از بروز جنگ جلوگیری کند. و چنین تضمینی هدف مقدسی به شمار می‌رفت.

در اوائل جنگ جریانی از گسترش افکار عمومی آمریکا پدیدار شد که «جامعه‌ای برای ایجاد صلح» را می‌خواست و در ژوئن ۱۹۱۵ با یک برنامه چهار ماده‌ای اقداماتی آغاز شد. در پیدایی این جریان فکری ویلیام هوارد تافت، آن زمان رهبر جمهوریخواهان (قبلاً رئیس جمهوری آمریکا) نقش عمده‌ای داشت و مورد پشتیبانی گسترده قرار گرفت. این جریان فکری خواستار شد: ۱. همه اختلافات بین‌المللی به داوری یا شورای سازش تسلیم شود ۲. از نیروی اقتصادی و نظامی همه دولتها علیه دولت آغازگر جنگ استفاده به عمل آید. ۳. همین‌طور تشکیل‌کنگره‌های ادواری برای تدوین حقوق بین‌الملل را مطرح کرد. در ۱۹۱۶ وودرو ویلسون، رئیس جمهوری آمریکا تمایل آمریکا به شرکت در یک جامعه از ملتها را ابراز کرد، در این موقع آمریکا هنوز در جنگ جهانی اول بیطرف بود، اما پس از ورود به جنگ، اصرار کرد که صلح در آینده فقط با مشارکت همه کشورهای دمکراتیک در مقیاس جهانی ممکن خواهد بود.

یکی از چهارده اصل ویلسون به پیشنهادهایی مربوط بود که تشکیل جامعه ملتها برای تأمین تضمین متقابل استقلال سیاسی و تمامیت ارضی همه دولتها را خواستار بود. طرحی با عنوان «پیشنهادها برای اجتناب از جنگ» در ۱۹۱۵ منتشر شده بود که مقدمه‌ای داشت نوشته لرد جیمز بریس، که بعداً با تشکیل «جامعه ملتها» و «جامعه انجمنهای ملتهای آزاد» در ۱۹۱۸ دنبال شد. این دو نهاد سرانجام در «جامعه اتحادیه ملتها» در هم ادغام و یکپارچه شد.

پس از ارائه طرحهای گوناگون برای تهیه قراردادی تأسیسی برای این جامعه اتحادیه

ملتها، قراردادی در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ به اتفاق آرا تصویب شد که میثاق جامعه ملل نامیده و در قرارداد صلح ورسای گنجانده شد. جامعه ملل بطور رسمی در ژانویه ۱۹۲۰ در ژنو سویس افتتاح شد.

اما جامعه ملل با همه امیدها به توانایی حفظ صلح نتوانست این وظیفه را عملی کند و خیلی زود برخی از دولتها به فکر راه چاره افتادند. گذشته از منافع و دیدگاههای گوناگونی که وجود داشت، سرانجام پیمان بریان کلوگ در ۱۹۲۸ بسته شد تا نقض میثاق را برطرف کند، اما آن هم فقط به تقبیح جنگ پرداخت و نتوانست توسل به آن را منع کند، یا وسیله‌ای برای تأمین صلح در روابط میان دولتها باشد.

آغاز جنگ جهانی دوم ضربت نهایی را بر موجودیت جامعه ملل زد، منشور ۱۹۴۱ آتلانتیک اصل برابری دولتها و آزادی انتخاب شکل حکومت را تضمین کرد و خاستگاه سازمان جهانی دیگری شد. در ۱۹۴۲ نمایندگان ۲۶ کشور طرح اعلامیه ملل متحد را در راستای منشور آتلانتیک امضا کردند. پس از اصلاحاتی که در پیشنهادهای انگلستان، آمریکا، شوروی و چین در دهمبارتن اوکس در ۱۹۴۴ صورت گرفت، در در ژوئن ۱۹۴۵ منشور سازمان ملل متحد در کنفرانس سانفرانسیسکو به امضای ۵۰ کشور رسید. سازمان ملل متحد بطور رسمی در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ افتتاح شد.

بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، با دعوت به خودداری دولتها از توسل به زور در واقع گام بزرگی در راستای تأمین صلح بین‌المللی برداشت. مقررات دیگر منشور هم در راستای تأمین صلح و امنیت بین‌المللی هستند. منشور تبلور نهایی صلح‌خواهی انسانها تا این زمان است. خواستی که از زمانهای بسیار دور وجود داشته است و اینک گذشته از چند ناکامی، در عرصه جهانی تحقق می‌یابد. زمانی سازمان ملل متحد از چند درگیری جلوگیری کرد، اما حال به نظر می‌رسد از بسیاری از آنها جلوگیری می‌کند و به یقین در آینده با امیدهایی که صلح دوستان به آن بسته‌اند، بیشتر از گذشته صلح و امنیت را به مردم جهان خواهد داد. افق پنجاهه‌های دیگر این سازمان بسیار درخشان به نظر می‌رسد.

سخنرانی آقای دکتر یوسف مولایی*

«سازمان ملل متحد و تحول مفهوم حاکمیت»

حاکمیت، این اقتدار عالی در بدنه سیاسی، بطور تنگاتنگی با ظهور دولت مرتبط می‌باشد یا به پای حضور دولت، حاکمیت، مشروعیت و تداوم قدرت دولت را استحکام بخشیده است. در کلیه سیستم‌های سیاسی، حکومتها برای تحمیل اراده خود به اشخاص، به اصل حاکمیت متوسل می‌شوند. از این رو حاکمیت پایه‌گذار و توجیه‌کننده قدرت تلقی می‌گردد.

تا آنجا که به حقوق بین‌الملل مربوط می‌شود، منشأ پیدایش حاکمیت عهدنامه وستفاليا در ۱۶۴۸ می‌باشد. تاریخی که به دنبال جنگهای سی ساله در اروپا امکان‌هایی از سلطه پاپ و تشکیل دولتهای مستقل از قدرت کلیسا فراهم آمد.

حاکمیت در یک برداشت اصیل، بیانگر خصیصه عالی یک قدرت مستقل است و بویژه معرف قدرت دولتی است. در یک برداشت دیگر حاکمیت در برگرفته همه تواناییها، اهلیت و اقتدار دولتی است و از این رو با مفهوم دولت در هم می‌آمیزد. و بالاخره حاکمیت ترجمان خصیصه وضعیتی است که دارندگان قدرت عالی در دولت احراز کرده‌اند. در این برداشت حاکمیت از طریق قدرت ارگانهای دولتی یعنی مجموعه صلاحیتهایی که دولتها اعمال می‌کنند قابل شناسایی است.

ارتباط تنگاتنگ مفهوم دولت با مفهوم حاکمیت موجب شده است که حاکمیت و بیان ویژگیها و کارآمدی آن معطوف به مفهوم حاکمیت در دولت باشد. به عبارت دیگر، حاکمیت به عنوان مفهوم مجرد و مستقل از حاکمیتهای دیگر مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. و این در حالی است که در آخرین تحلیل دو چهره حاکمیت یعنی حاکمیت در دولت و حاکمیت دولت (حاکمیت بین‌المللی)، ترجمان واقعیت واحدی است و آن اقتدار و اعتباری است که حقوق بین‌الملل به یک واحد سیاسی که دارای قابلیت‌هایی است تواناییهای خاصی، اعطا می‌کند تا در عرصه ملی و بین‌المللی به حیات خود ادامه دهد.

نگاه به حاکمیت از درون (قدرت دولتی) با مفهوم اولیه آن که جوهره سیاسی داشت، کاملاً منطبق بود، در حالی که تحلیل و برداشت حقوقی از مفهوم حاکمیت حاصل تکامل جوامع داخلی و جامعه جهانی و وابستگی متقابل دولتها به همدیگر است.

ژان بدن یکی از نخستین کسانی است که به نظریه پردازی در خصوص حاکمیت اهتمام ورزیده و آن را با مفهوم دولت در هم آمیخته است. دغدغه خاطر بدن به عنوان یک سیاستمدار و وطن پرست متعصب حمایت از قدرت مطلقه پادشاه فرانسه در غلبه بر هرج و مرج و ناامنی و پایان بخشیدن به قدرتهای پراکنده دوره فئودالیت می باشد. از این رو بدن از حاکمیت مطلق دفاع می کند. و تنها محدودیتی که بدن بر حاکمیت مطلق وارد می کند تبعیت حاکمان از قوانین طبیعی است که در عمل هیچ مانع جدی بر سر راه اعمال حاکمیت مطلق ایجاد نمی کند.

بدن حاکمیت را بطور مجرد، منزوی و مستقل از حاکمیتهای دیگر در نظر می گیرد و از ارتباط متقابل حاکمیتهای محدودیتهایی که حاکمیتهای در عرصه بین المللی به همدیگر وارد می کند سخنی به میان نمی آورد. و این امر با توجه به شرایط جامعه جهانی در عصر بدن که وابستگی دولتی و نیاز آنها به همکاری و همزیستی در جامعه جهانی بسیار محدود بود، قابل درک است. دیدگاه بدن توسط اکثر علماء و صاحب نظران تا قرن نوزدهم دنبال می شود. حتی تحول مفهوم حقوقی حاکمیت در دولت و انتقال حاکمیت از شخص پادشاه به ملت، و شکل گیری مفهوم کشور دولت - ملت نیز تغییری در دیدگاه بدن وارد نمی کند و در حقیقت نظر بدن، نظریه غالب در زمینه حاکمیت تا جنگ جهانی اول می باشد.

در فاصله بین دو جنگ جهانی، تعدادی از حقوقدانان به دفاع از این نظریه پرداختند که حاکمیت دولت باید به وسیله موازینی که از یک نظام حقوقی برتر نتیجه می شود، محدود گردد. این دیدگاه به خصوص پس از تأسیس جامعه ملل طرفداران زیادی پیدا کرد. از آن جمله آقای Wiktor - Sukiennicki در رساله ای که در ۱۹۲۷ منتشر کرده است می گوید: «هر وقتی که دولتی با دولت دیگر معاهده ای منعقد می کند، از بخشی از قدرت حاکمیت خود صرف نظر می کند. او رضایت می دهد که عملی انجام داده و یا از انجام عملی خودداری کند. هیچ دولتی در حال حاضر از حاکمیت مطلق برخوردار

نیست و حاکمیت محدود هم که حاکمیت نیست.»

در رابطه با مورد مشخص جامعه ملل به ما می‌گوید: «نقطه برجسته دکترین ویلسون این است که حاکمیت دولتها بوسیله حقوق برتر بشریت محدود می‌شود.»

با تأسیس سازمان ملل و ضرورت همکاری دولتها در استقرار صلح و امنیت بین‌المللی، رعایت حقوق بشر و توسعه، تبیین حاکمیت در مفهوم کلاسیک آن عملاً غیرممکن گردید، چرا که سازمان ملل بر توافق اراده دولتها در همکاری متقابل و رعایت قواعد حقوق بین‌الملل استوار می‌باشد. سازمان ملل به رغم ضعفهای ساختاری جامعه جهانی و موانع جدی بر سر راه همکاری‌ها و همبستگی دولتها گام‌های مؤثری در تدوین تدریجی حقوق بین‌الملل و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات برداشته است. رویه سازمان ملل متحد نشان داده است که حاکمیت هر دولت حتی در امور داخلی خود، آنجا که با منافع سایرین برخورد می‌کند یا یکی از حقوق اساسی بشر را مورد تهدید قرار می‌دهد محدود می‌شود. سازمان ملل به موجب مقررات حقوق بین‌الملل و قواعد موضوعه و نظامات حقوق بین‌الملل حتی مجاز به مداخله در امور داخلی دولتها شده است. در سالهای اخیر شورای امنیت حتی بدون رضایت دولتها در امور داخلی آنها مداخله نموده است. شورای امنیت با تفسیر موسع از صلح و امنیت بین‌المللی، حراست یا استقرار رژیم سیاسی پایدار و دموکراتیک، در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری کشورها مداخله و نظارت نموده است. رویه سازمان ملل و نهادها و ارگانهای وابسته به آن نشان می‌دهد که از نظر این سازمان، دوران بی‌تفاوتی حقوق بین‌الملل بسر آمده است. این امر به ظاهر با قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی در تضاد است ولی اگر دقت کنیم می‌بینیم که حقوق بین‌الملل دخالت انفرادی دولتها در امور داخلی دولتهای دیگر را نفی می‌کند ولی دخالت حقوق بین‌الملل و جامعه جهانی را نفی نمی‌کند.

درک و تحلیل هر چه بیشتر مفهوم بین‌المللی حاکمیت، یا حاکمیت دولتها، مفهوم سنتی حاکمیت را بکلی زیر سؤال برده است. آقای Juan - Antonio در درس خود در آکادمی لاهه می‌گوید: «حاکمیت به منزله مجموعه‌ای از صلاحیتها تلقی می‌گردد که با در نظر گرفتن منافع عمومی جامعه جهانی در کلیت آن قابل اعمال هستند.» اصل ۲ اعلامیه ریو نیز مقرر می‌دارد که: «بهره‌برداری از منابع ملی با در نظر گرفتن این مسأله صورت

می‌گیرد که به محیط زیست سایر دولت لطمه وارد نشود.»

در سالهای اخیر، حاکمیت دولتها توسط کنوانسیونهای مختلف و اقدامات سازمانهای بین‌المللی ناظر به حمایت از حقوق بشر محدود شده است. حقوق بشر که از یک حمایت بین‌المللی بهره می‌گیرد دیگر متعلق به آن دسته از اموری نیست که در صلاحیت انحصاری دولتها قرار می‌گیرد. شناسایی و حمایت از حقوق بشر، تعهدات جدیدی به عهده دولتها نهاده است که صلاحیت سرزمینی که تبلور حاکمیت در عالی‌ترین شکل آن است را تحت تأثیر قرار داده است. از طرف دیگر در زمینه خلع سلاح، کنوانسیونهایی چون NPT و CTBT دولتها را وادار نموده است که بخشی از حاکمیت خود را برای استقرار صلح و امنیت ملی فدا کنند.

از سوی دیگر تحولات مادی جامعه جهانی و پیشرفت اعجاب‌انگیز علم و تکنولوژی شکل جدیدی از وابستگی متقابل را بوجود آورده است که قابل مقایسه با وضعیت سابق نیست. افزایش شبکه‌های وابستگی متقابل و علی‌الخصوص در زمینه اطلاعات و ارتباطات، مرزهای ملی را که به حاکمیت سرزمینی اعتبار می‌بخشد، شدیداً محدود کرده است. ظهور مشکلاتی در روابط انسان و محیط زندگی او، دولتها را واداشته است که به خاطر منافع مشترکشان با هم همکاری نموده و در امور داخلی یکدیگر مداخله کنند.

در سالهای اخیر همچنین یک جامعه مدنی بین‌المللی در هیأت سازمانهای متعدد مذهبی، انسان‌دوستانه، زیست محیطی، فرهنگی، معنوی... پابر عرصه وجود گذاشته است که به نوبه خود حاکمیت دولتها را تحت تأثیر قرار داده است. در همان خط فکری، گسترش شرکتهای چند ملیتی حاکمیت کشورهای کوچک را به شدت تهدید می‌کند.

بطور کلی وقتی مجموعه تحولات جامعه جهانی را در نظر می‌گیریم، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که نه تنها عصر حاکمیت مطلق دولتها بسر آمده است، بلکه نظام بین‌المللی به دنبال ارائه تعریف جدیدی از حاکمیت است که بر مبنای آن مرزبندی سنتی بین بعد داخلی و خارجی به هم ریخته و حاکمیت در دولت به نفع حاکمیت دولتها منزوی می‌گردد و در پیدایش این حرکت و روند تکاملی آن سازمان ملل نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند.

سخنرانی آقای بهرام مستقیمی*

«نقش کمیسیون حقوق بین الملل در تدوین و توسعه حقوق بین الملل»

فرایند ساماندهی و بیان سامانه مند (سیستماتیک) هنجارهای حقوقی بین المللی مربوط به عنوانی خاص چنانچه تنظیم و دقیق تر ساماندهی قواعد در زمینه هایی باشد که از قبل عملکرد گسترده دولت، رویه قضایی و معیارهایی وجود داشته باشد تدوین نامیده می شود و اگر به صورت آماده سازی طرح معاهده در مورد موضوعاتی باشد که هنوز در عملکرد دولتها بطور کافی بسط نیافته اند توسعه تدریجی است.

اشتیاق به تدوین و توسعه عموماً از این باور نشأت می گیرد که حقوق بین الملل نوشته شده، با پر کردن شکاف های موجود در حقوق همین طور با دقت بخشیدن به اصول عام انتزاعی که کاربرد عملی آنها تثبیت نشده است ابهام های حقوق بین الملل عرفی را از میان می برد.

پیشینه فکری تدوین و توسعه حقوق بین الملل دست کم به اواخر سده هجدهم باز می گردد. در این زمینه اشخاص مختلفی مانند جرمی بنتام، فرانسیس لیبر، بلاشلی، مانسینی و فیوره فعالیت هایی داشتند. علاوه بر افراد، مجامع خصوصی مانند مؤسسه حقوق بین الملل و مدرسه حقوق هاروارد نیز طرح هایی ارائه دادند. دولتها نیز نقش مهمی در این زمینه داشتند و در چارچوب گردهمایی هایی مانند کنگره وین ۱۸۱۴-۱۸۱۵ و کنفرانس های صلح لاهه ۱۸۹۹-۱۹۰۷ اقدام هایی به عمل آوردند. در فاصله بین دو جنگ جهانی نیز جامعه ملل، کنفرانسی را در خصوص تدوین حقوق بین الملل در سال ۱۹۳۰ در لاهه تشکیل داد.

دولت های تشکیل دهنده ملل متحد در بند ۱ ماده ۱۳ منشور به مجمع عمومی مأموریت داده اند که به منظور تشویق توسعه تدریجی حقوق بین الملل و تدوین آن مطالعاتی را آغاز کند. در اجرای این وظیفه مجمع عمومی در نوامبر ۱۹۴۷ کمیسیون حقوق بین الملل را تشکیل داد. این کمیسیون کار خود را در آوریل ۱۹۴۹ با ۱۴ عضو

آغاز کرد. اعضای کمیسیون حقوقدانانی هستند که به موجب اساسنامه این نهاد با توجه به کیفیت‌های فردی خود انتخاب می‌شوند.

اما این بدان معنا نیست که حکومت‌ها و سیاست‌های آنها نقشی در حضور یا عدم حضور متخصصان حقوق بین‌الملل در کمیسیون ندارد. اولاً نامزدهای عضویت در کمیسیون را حکومت‌های دولت‌های عضو ملل متحد معرفی می‌کنند. طبیعی است حکومت‌ها اشخاصی را معرفی می‌کنند که مورد تأیید آنها هستند. ثانیاً مجمع عمومی که مرکب از نمایندگان حکومت‌هاست اعضای کمیسیون را از میان سیاهه نامزدهای معرفی شده بر می‌گزیند و بر این انتخاب سیاست‌های دولت‌ها اثر می‌گذارد. بطوری که چنانچه سیاست‌های یک دولت مورد تأیید یا موافقت اکثر اعضای مجمع نباشد نامزد معرفی شده آن دولت انتخاب نمی‌شود.

به علاوه اساسنامه مزبور همچنین مقرر می‌دارد که اعضای کمیسیون می‌بایست در مجموع معرف اشکال اصلی تمدن و سامانه‌های (سیستم‌های) اصلی حقوقی جهان باشند. برای تأمین این خواست، مجمع عمومی بتدریج بیست نفر را به تعداد اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل افزود.

تا به هر حال ۱۶۴ حقوقدان به عضویت کمیسیون در آمده‌اند که ۲۳ نفر آنان از ۱۷ کشور اسلامی بوده‌اند. از میان این کشورها مصر و نیجریه هر کدام سه حقوقدان در کمیسیون داشته‌اند. از عراق و الجزایر دو حقوقدان به عضویت کمیسیون در آمده‌اند و از بقیه کشورها، از جمله ایران، هر کدام یک حقوقدان حضور داشته است.

در ابتدای کار، کمیسیون سیاهه‌ای از چهارده عنوان منتخب برای تدوین را تنظیم کرد. از این چهارده عنوان، در مورد ده عنوان پیش‌نویس یا گزارش نهایی ارائه گردید. علاوه بر سیاهه فوق، کمیسیون حقوق بین‌الملل نوزده موضوع دیگر را نیز مورد مطالعه قرار داده که چهارده عنوان آنها به مرحله ارائه گزارش نهایی رسیده است. کمیسیون برای به روز کردن برنامه کار خود، ملحوظ داشتن توصیه‌های مجمع عمومی و کنار گذاشتن موضوعاتی که دیگر برای بررسی مناسبی نیستند هر چند گاه یکبار برنامه کار خود را مورد تجدید نظر قرار می‌دهد.

نتیجه کار کمیسیون حقوق بین‌الملل معمولاً به صورت تنظیم پیش‌نویس یک معاهده

است که مجمع عمومی براساس آن اقدام‌هایی را در خصوص تنظیم یک معاهده به عمل می‌آورد. البته کمیسیون خود نیز به هنگام ارائه گزارش نهایی توصیه‌هایی را در خصوص موضوع بررسی شده ارائه می‌دهد. تا به حال کمیسیون در مورد شانزده عنوان، انعقاد یک معاهده بین‌المللی را توصیه کرده است. گاه به گاه مجمع عمومی از کمیسیون حقوق بین‌الملل خواسته است مسائل حقوقی خاصی را بررسی کند و در مورد آنها گزارش دهد.

مسئله مطرح در اینگونه موارد این بوده است که آیا کمیسیون باید در اجرای وظایف مزبور روش‌های مقرر در اساسنامه برای اجرای کار عادی خود را دنبال کند یا آزاد است برای روش مورد استفاده تصمیم بگیرد؟ کمیسیون همیشه تصمیم گرفته است برای وظایف خاص روش‌های خاص اتخاذ کند، تاکنون کمیسیون حقوق بین‌الملل ۹ موضوع را بر این اساس بررسی کرده و در مورد آنها گزارش داده است.

حکومت‌ها نقش مهمی در هر مرحله از تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل از طریق کمیسیون حقوق بین‌الملل، دارند. آنها در هر مرحله از کار کمیسیون نظر خود را به آگاهی این نهاد می‌رسانند. در خصوص توسعه تدریجی، کمیسیون می‌بایست در آغاز کار خود پرسشنامه‌ای را در میان حکومت‌ها توزیع کند و از آنها بخواهد داده‌ها و اطلاعات مربوط به اقلام موجود در برنامه کار را در اختیار بگذارند.

براساس یک رویه جا افتاده، کمیسیون هر سال گزارشی در مورد کار خود به مجمع عمومی می‌دهد به علاوه هر سال تعدادی از اعضای کمیسیون به عنوان نماینده دولت متبوع خود در کمیته ششم مجمع حضور می‌یابند.

سخنرانی آقای مسعود طارم‌سری*

«جایگاه سازمان جهانی تجارت در همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی»

مقدمه: خرابیهای ناشی از جنگ جهانی دوم قدرت اقتصادی و تولیدی کشورها را به

شدت کاهش داد و ترکیب و جهت مبادلات بازرگانی را دچار تغییرات وسیعی نمود. کشورهای صنعتی غرب درصدد برآمدند حتی قبل از پایان گرفتن جنگ، اقداماتی را جهت پایه‌گذاری یک نظام پولی، مالی و تجاری به عمل آورد. یکی از اهداف منشور آتلانتیک ۱۹۴۱ و موافقتنامه‌های وام و اجاره ۱۹۴۲، ایجاد یک نظام تجاری جهانی بر مبنای عدم تبعیض و مبادله آزاد کالا بود. بعد از کنفرانس برتن وودز در ۱۹۴۴، در دسامبر ۱۹۴۵ دولت آمریکا پیشنهاد کرد کنفرانسی مرکب از نمایندگان کشورها جهت بررسی مسائل مربوط به منع محدودیتهای کمی، کاهش حقوق گمرکی و بطور کلی تأسیس یک سازمان بین‌المللی تجارت تشکیل شود. این کنفرانس در اکتبر ۱۹۴۶ در لندن برگزار شد. لکن به دلیل مخالفت کشورهای شرکت‌کننده، بدون هیچ نتیجه‌ای خاتمه یافت.

چندی بعد، شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد، ابتکار عمل برای برگزاری کنفرانسی را در مورد تجارت بین‌الملل به دست گرفت و کمیته‌ای مقدماتی برای تهیه پیش‌نویس منشور تجارت جهانی ایجاد شد (۱۹۴۷) و به دنبال آن کنفرانس هاوانا با حضور ۵۶ کشور در کوبا برگزار گردید. یکی از بخشهای منشور تجارت جهانی، یعنی منشور هاوانا، قراردادی ۳۴ ماده‌ای بود که قبلاً در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۷ میان ۲۳ کشور عمدتاً صنعتی اسضاء شده بود. منشور هاوانا علی‌رغم امضای ۵۳ دولت به تصویب مجالس این کشورها (به جز استرالیا و لیبریا) نرسید و تأسیس سازمان بین‌المللی تجارت (ITO) به عنوان یک کارگزاری تخصصی عقیم ماند. این منشور نه تنها نظامات تجاری جهانی را در بر می‌گرفت، بلکه همچنین شامل مقرراتی درباره اشتغال، موافقتنامه‌های کالایی، رویه‌های تجاری محدودکننده، سرمایه‌گذاری و خدمات می‌شد.

هدف و عملکرد گات: موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT)، همانگونه که در بالا اشاره شد فصلی از منشور هاوانا بود که قرار بود تا به اجرا درآمدن این منشور میان کشورها اجرا شود و بنابراین اجرای آن جنبه موقت داشت، ولی در عمل به عنوان تنها ترتیبات چندجانبه در زمینه مسائل تجاری تا تشکیل سازمان جهانی تجارت (WTO) باقی ماند. هدف این موافقتنامه ارتقای سطح زندگی برای کشورهای عضو، فراهم آوردن امکانات اشتغال کامل، افزایش درآمدهای واقعی، بهره‌برداری مؤثرتر از

منابع جهانی و گسترش تولید و تجارت بود. برای تحقق این هدف می‌بایست تعرفه‌ها و سایر موانع تجاری بطور اساسی کاهش یابد و تبعیضات تجاری از طریق اصل دولت کامله‌الوداد (MFN) بر طرف شود. بدین منظور هشت دور مذاکرات تجاری در فاصله ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۳ تشکیل شد. تا دور ششم مسائل موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در مورد کالاهای صنعتی موضوع اصلی مذاکرات بود. در دور هفتم (دور کندی ۶۷-۱۹۶۴) علاوه بر این درباره اقدامات ضد دامپینگ توافقاتی به عمل آمد.

دور بعدی موسوم به دور توکیو در دهه ۱۹۷۰ کوشید نظامات گات را توسعه داده و بهبود بخشد. در این دور راجع به اقدامات حفاظتی برای مقابله با واردات، یارانه‌ها و اقدامات جبرانی، موانع فنی تجارت، خرید دولتی، ارزش گذاری گمرکی و تعدادی مسائل دیگر، گفتگوهای صورت گرفت و مجموعه مقرراتی که جنبه داوطلبانه داشتند تنظیم شد. از لحاظ کاهش تعرفه نیز در پایان دور توکیو (۱۹۷۹) متوسط تعرفه برای کالاهای ساخته شده به ۴/۷ درصد رسید که این رقم در ابتدای فعالیت گات ۴۰ درصد بود. بسیاری از ترتیبات چند جانبه فوق بعداً در دوراروگونه (۱۹۹۳-۱۹۸۶) تکمیل شد و در قالب موافقتنامه‌های لازم‌الاجرا قرار گرفت.

آیا گات موفق بود؟ گات در کاهش تعرفه‌ها خصوصاً در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ موفق بود و این امر به توسعه تجارت کمک کرد در این دو دهه رشد تجارت به ۸ درصد رسید، اما دوران رکود دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دولتهای عضو را وادار ساخت که باز هم به تدابیر حمایتگرانه روی آورند. این تغییرات کارآیی گات را در معرض سؤال قرارداد و بتدریج آشکار شد که گات به شکل اولیه خود دیگر با واقعیات جهانی انطباق ندارد. بخشهایی چون تجارت محصولات کشاورزی، خدمات، منسوجات و پوشاک در پوشش گات نبودند، همین‌طور نظام حل اختلاف این سازمان ضعفهایی داشت. این عوامل سبب شد که اعضای گات برای توسعه و تقویت نظام چند جانبه تجاری بکوشند که منجر به دور مذاکراتی اروگونه شد که سند مربوط در ۱۹۹۴ به امضای دولتهای عضو رسید و بر این اساس سازمان جهانی تجارت از اول ژانویه ۱۹۹۵ پا به عرصه وجود گذاشت.

سازمان جهانی تجارت ادامه گات نیست، بلکه جایگزین آن است و تفاوتی با آن

دارد که به شرح زیر هستند:

- گات بنیاد سازمانی نداشت و تنها وابسته به دبیرخانه‌ای بود که موقتاً براساس منشور هاوانا در ژنو تشکیل شده بود، در حالی که WTO به عنوان یک سازمان دبیرخانه‌ای دائمی دارد.

- گات بر مبنایی موقت برای بیش از ۴۰ سال عمل کرد، اما تعهدات WTO کامل و دائمی است.

- قواعد گات تنها برای کالاهای ساخته شده اعمال می‌شد، اما WTO شامل نظاماتی جهانی در مورد تجارت خدمات، و جنبه‌های مرتبط با تجارت حقوق مالکیت معنوی نیز می‌باشد و در قیاس با گات از لحاظ کالایی نیز پوشش وسیع‌تری به وجود می‌آورد.

- در حالی که گات سندی چندجانبه و الزام‌آور بود، اما موافقتنامه‌های زیادی در زمینه‌های مختلف تنظیم شده بودند که اجرای آنها جنبه داوطلبانه داشت. آنها بعداً در دور اروگوئه به صورت یکپارچه جزو تعهدات اعضا در قالب سندی واحد قرار گرفتند.

- نظام حل اختلاف در WTO سریعتر بوده و کمتر ممکن است بلوکه شود، در حالی که این خطر در گات وجود داشت.

سرانجام باید متذکر شد که گات ۱۹۴۷ با اصلاحاتی به صورت گات ۱۹۹۴ به عنوان بخشی از موافقتنامه تأسیس سازمان جهانی تجارت به حیات خود ادامه می‌دهد.

وضعیت کشورهای در حال توسعه در گات و WTO: حضور و نقش کشورهای در حال توسعه از بدو تأسیس گات تاکنون تحولاتی داشته است که به سه دوره متمایز قابل تقسیم است: (۱) ۶۵-۱۹۴۷، (۲) ۸۶-۱۹۶۵ و (۳) ۱۹۸۶ تاکنون. دگرگونیهای اقتصادی، سیاسی و حقوقی در نظام بین‌المللی، در این تحول دخیل‌اند. در ابتدای تأسیس گات، مفهومی به نام «کشورهای در حال توسعه» در ادبیات اقتصادی و در دستور کار سازمانهای بین‌المللی قرار نداشت. بنابراین در متن اولیه گات توجه چندانی به مشکلات خاص این کشورها نشده بود، به جزء ماده ۱۸ گات که کشورهای در حال توسعه را از انجام برخی تعهدات مستثنی نموده بود (مانند حق برقراری محدودیتهای کمی و سایر تدابیر حمایتی). اما در عمل در فاصله ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۷ به جز کشور سریلانکا (در آن زمان سیلان) از ماده مزبور استفاده نکردند، زیرا قیود و شرایط همراه آن عملاً استفاده از آن را منتفی می‌ساخت.

به همین دلیل گات جذابیتی برای کشورهای در حال توسعه نداشت، به طوری که در فاصله ۱۰ سال اول تأسیس این سازمان تنها سه کشور توسعه نیافته به عضویت آن درآمدند. در این دوران کشورهای در حال توسعه برای رویارویی با مشکلات خود به کمک‌های توسعه‌ای نیاز داشتند که در این راستا گات قادر به اقدامی نبود و توجه کشورهای در حال توسعه بیشتر به بانک جهانی معطوف شد. در مذاکرات ادواری نیز اساساً گشایش بازارها میان کشورهای پیشرفته در نظر بوده و کشورهای در حال توسعه جایگاهی نداشتند. مقررات گات نیز به گونه‌ای تدوین شده بود که دو شریک تجاری برخوردار از سطح توسعه صنعتی نسبتاً برابر بتوانند با هم مذاکره و اقدام به تبادل امتیازات بر اساس اصل معامله متقابل بنمایند. کشورهای در حال توسعه به لحاظ عدم توانایی در اعطای امتیازات زیاد به کشورهای توسعه یافته، قادر به کسب موافقت کشورهای پیشرفته برای کاهش موانع خود نبودند، زیرا اصل امتیازات متقابل بر مذاکرات حاکم بود.

به دنبال استقلال تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه و اعتراض آنها نسبت به ناعادلانه بودن نظام اقتصاد بین‌الملل - از جمله یادداشت ۱۵ کشور در حال توسعه عضو گات به این سازمان - سبب گردید تعدیلاتی در این نظام به نفع کشورهای در حال توسعه صورت گیرد. در این دوره (۸۶-۱۹۶۵) شاهد تأسیس آنکتاد Unctad به عنوان سازمان اقتصادی طرفدار کشورهای در حال توسعه در ۱۹۶۴ و افزوده شدن فصل جداگانه‌ای به نفع کشورهای در حال توسعه هستیم (فصل چهارم گات تحت عنوان توسعه و تجارت). نکته اصلی که در فصل چهارم منظور شده این است که کشورهای توسعه یافته در مذاکرات تجاری جهت برطرف کردن موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای نباید با اعضای کمتر توسعه یافته براساس تعهدات متقابل عمل کنند و لازم است که برای کشورهای در حال توسعه ترتیبات ترجیحی قائل شوند. نظام عمومی ترجیحات GSP، کنوانسیون لومه (ترجیحات تجاری اروپا به کشورهای منطقه آفریقا، کارائیب و پاسیفیک) و ترتیباتی دیگر بر این اساس تنظیم و اجرا شده‌اند.

در دوره بعدی (۱۹۸۶ به بعد) بی‌اعتباری مدل‌های اقتصادی سوسیالیستی و صنعتی شدن سریع تعدادی از کشورهای در حال توسعه (مانند کره جنوبی، تایوان و بقیه

کشورهای جنوب شرقی آسیا)، بسیاری از این گروه کشورها را به آزادسازی تجاری و تلاش در جهت جلب سرمایه‌های خارجی و پیروی از الگوی بازار آزاد سوق داد. این تحولات ساختاری در محیط اقتصاد بین‌الملل زمینه‌ساز دوراروگونه (۱۹۹۳-۱۹۸۶) شد. پیوستن ۲۹ کشور در حال توسعه به گات در فاصله سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۴ در قیاس با ۱۷ کشور طی ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۷ حاکی از تحولات مزبور است. به این ترتیب برای اولین بار در طول فعالیت گات کشورهای در حال توسعه خود را در طراحی نظام نو اقتصادی بین‌الملل سهم احساس می‌کردند.

اکنون در سازمان جهانی تجارت شکل رفتار مطلوبتر با کشورهای در حال توسعه تا حدودی تغییر یافته و به صورت زیر درآمده است:

- در نظر گرفتن دوره‌های طولانی‌تر برای اجرای تعهدات،
- در نظر گرفتن نصابهای بالاتر یا پایین‌تر برای انجام تعهدات خاص،
- انعطاف‌پذیری در تعهدات و رویه‌ها نسبت به کشورهای در حال توسعه (مثلاً در نظام حل اختلاف)،

- کمکهای فنی و مشاوره برای اجرای تعهدات.

سرانجام باید خاطر نشان ساخت که در افق نهایی وضعیت نسبتاً یکسانی برای تمام کشورهای عضو سازمان جهانی تجارت تصویر شده و بنابراین رفتارهای متفاوت با کشورهای در حال توسعه جنبه موقت خواهند داشت.

عدم عضویت ایران در گات: تا پیش از انقلاب اسلامی عضویت در گات بنا به دلایل زیر هیچ‌گاه مورد توجه قرار نگرفت:

- محرومیت از آزادی عمل در اجرای سیاستهای حمایتی، تحدید و طبقه‌بندی واردات و صادرات و وضع حقوق و عوارض،

- داشتن روابط اقتصادی دو جانبه با کشورهای پیشرفته که سبب می‌شد ایران بتواند با استفاده از شرط دولت کامله‌الوداد از تسهیلات تجاری میان کشورهای عضو گات بهره‌مند گردد،

- ایران صادرکننده نفت بود که جزو کالاهای موضوع کاهشهای تعرفه‌ای نبودند،

- ایران کشوری واردکننده به شمار می‌رفت نه صادرکننده، و محصولات سنتی

صادراتی ایران مانند خشکبار و فرش نیز مورد توجه گات نبودند. بعد از انقلاب، به علت مسائل داخلی و جنگ امکان پیروی از اصول گات وجود نداشت، اما در دوران بازسازی به دلیل تغییرات در وضعیت درآمد نفت و الگوهای حاکم بر روابط تجاری بین‌المللی ایران، و نیز جنبه حیاتی صادرات غیرنفتی برای کشور فکر پیوستن ایران به گات و سپس به سازمان جهانی تجارت مورد توجه قرار گرفته است. نتیجه‌گیری: امروزه سازمان جهانی تجارت به عنوان تنها سازمان جهانی تنظیم‌کننده جریان تجارت بین‌المللی، با متجاوز از ۱۳۰ دولت عضو جایگاهی ویژه در همکاریهای اقتصادی بین‌المللی در کنار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارد. اعضای این سازمان بیش از ۹۰ درصد تجارت جهان را در اختیار خود دارند که در واقع طبق مقررات چندجانبه تجاری جریان می‌یابد. همسویی مقررات ملی در جهت شکل‌گیری مقررات چندجانبه هماهنگ در واقع منعکس‌کننده روند جهانی شدن از بعد تجاری است. در عین حال پرهیز از مشارکت در چنین ترتیباتی به منزله به دور ماندن از بازارهای جهانی است چرا که دیوارهای تعرفه‌ای اعضا برای کشورهای غیرعضو سدی فرا راه ورود کالاهای آنها به چنین بازارهایی خواهد بود، حتی اگر در شرایط عادی مزیت‌هایی نسبی برای رقابت در چنین بازارهایی را دارا باشند.